

استراتژی انحرافی ابن تیمیه در تفسیر آیات قرآن

استراتژی انحرافی ابن تیمیه در تفسیر آیات قرآن

در طول تاریخ اسلام، مفسران هر یک با شیوه خاصی به تفسیر آیات قرآن پرداخته‌اند. از این‌رو شایسته است به بازنگری و ارزیابی آن روش‌ها و بیان نکات ضعف و قوت آنها پرداخته شود. یکی از آن شیوه‌ها، شیوه ابن-تیمیه است که در عصر ما نقد و بررسی آن ضروری به نظر می‌آید؛ زیرا آرا و عقاید وهابیون از مبانی و آرای ابن-تیمیه نشئت گرفته است که این مقاله در صدد بیان شگردها، استراتژی‌های، و نقد و بررسی اصول و مبانی تفسیری ایشان (مانند نفی مجاز، تکیه بر ظواهر بدون توجه به قرائن، عدم تأویل صفات خبری و ...) می‌باشد وی در تفسیر آیات متشابه، از آیات محکم که قرآن از آنها به ام‌الکتاب تعبیر کرده، بهره نگرفته و لازمه تفسیر وی از صفات خدا، قائل شدن به تجسیم و تشبیه است.

مقدمه

بیشتر مفسرین در مقدمه تفسیرشان اشاراتی به مباحث علوم قرآنی و از جمله روش تفسیر می‌کنند. زیرا اختلاف تفسیری ریشه در اختلاف روش‌ها دارد و اختلاف روش‌ها و توفیق و عدم توفیق آنها نیز منوط به اتخاذ مبانی است که این روش‌ها بر پایه آنها بنا نهاده شده‌اند، لذا نزاع مفسران را باید بیشتر از هر چیز در مبانی مورد قبول آنها جستجو کرد.

تعریف تفسیر

تفسیر عبارت است از کشف، مقصود خدا از آیات قرآن و رفع ابهام آن. علامه طباطبایی می‌نویسد: «تفسیر، همان بیان معانی آیات قرآن و کشف مقصود و مضمون آنهاست».[2] در این‌باره تعاریف فراوانی از سوی مفسران ارائه شده به جهت مطالعه بیشتر به کتب تفسیری مراجعه شود.

روش‌های تفسیر

مقصود از روش تفسیری، مستند و یا مستنداتی است که مفسران در فهم و تفسیر آیات قرآن از آنها بهره می‌جویند، و از آن می‌توان به منهج تفسیری نیز تعبیر کرد.[3] این مستندات یا خود قرآن، یا روایات، یا عقل و... هستند که باعث ایجاد روش‌های تفسیری متفاوتی می‌شوند. روش‌های مختلفی در تفسیر قرآن به کار گرفته می‌شود؛ مانند روش تفسیر قرآن به قرآن؛ تفسیر قرآن به سنت؛ تفسیر قرآن به عقل؛ تفسیر علمی و بهترین شیوه تفسیر، روش قرآن به قرآن است: «إِنَّ الْقُرْآنَ يَفَسِّرُ بَعْضَهُ بَعْضاً».[4] البته شایان ذکر است که این روش بی‌نیاز از مراجعه به سنت صحیح ماثور از معصوم نیست. ابن تیمیه در رساله‌ای به نام مقدمه فی اصول التفسیر، به بیان روش‌های تفسیر می‌پردازد و می‌گوید که صحیح‌ترین روش تفسیر، تفسیر قرآن به قرآن است؛ چون مطلبی که در یک جا مجمل آمده، در جایی دیگر از قرآن تفسیر و تبیین شده است و آنچه مختصر آمده، در جایی دیگر به طور مبسوط توضیح داده شده است. اگر این روش ممکن نشد، به سنت مراجعه می‌شود که همانا سنت، شارح و توضیح دهنده قرآن است.[5] لذا پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است: «قرآن و مثل آن (یعنی سنت) به من داده شده است».[6]

به نظر ابن تیمیه، سنت نیز همانند قرآن به صورت وحی بر پیامبر نازل می‌شده است [7] و از شافعی نقل می‌کند که هر حکمی که رسول‌الله (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌دهد، از قرآن است [8] و آیاتی را هم شاهد بر ادعایش ذکر می‌کند. [9]

اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) چه مقدار از قرآن را تفسیر کرده، آرای مختلفی ارائه شده است. ابن تیمیه می‌گوید که پیامبر تمام قرآن را تفسیر کرده است و به آیاتی از قرآن از جمله آیه 44 سوره نحل (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) استدلال می‌کند و می‌نویسد:

پیامبر معانی و الفاظ قرآن را بیان فرموده است؛ یعنی او برای اینکه رسالتش را همچون یک نبی و رسول به انجام برساند، لازم بود تمام معانی واقعی و قابل قبول قرآن را روشن سازد و از هیچ نوع اطلاع رسانی خودداری نکند. [10]

در مقابل او، دو دیدگاه دیگر هم وجود دارد که عده‌ای می‌گویند او تنها تعدادی از آیات را تفسیر کرده است [11] و گروهی دیگر [12] معتقدند که پیامبر بیشتر قرآن را تفسیر نموده است. [13]

اولین مفسر

صاحب کتاب مکاتب تفسیری می‌نویسد:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برترین مفسر قرآن کریم در عصر رسالت، تمام قرآن را تفسیر و همه معانی و معارف تنزیل و تأویل آن را بیان کرد و حضرت علی (علیه السلام) نیز آنچه را که رسول خدا بیان کرده بود، بدون کم و کاست دریافت و ضبط کرد، ولی همه آن به دست ما نرسید. [14]

البته به دلیل پایین بودن سطح فکری مردم آن زمان و با توجه به ظرفیت آنها، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نتوانست همه را به صورت عمومی به مردم بیان کند، بلکه به وصی خود که منصوب از جانب خداست، تعلیم فرمود و ایشان هم به اوصیای بعد از خود رساند تا آنها در همه زمان‌ها به عنوان مفسران واقعی قرآن حضور داشته باشند. حدیث متواتر ثقلین نیز این مطلب را اثبات می‌کند، ولی امثال ابن تیمیه خودشان را از این منابع مستحکم محروم کرده‌اند.

برخی از دیدگاه‌های متضاد

ابن تیمیه می‌گوید: اگر با قرآن و سنت نتوانستیم تفسیر کنیم، به اقوال صحابه که یکی از منابع فهم قرآن بعد از قرآن و سنت است، مراجعه می‌کنیم. به نظر وی صحابه به تفسیر داناترند؛ زیرا شاهد نزول قرآن بودند، و به آن آگاه‌ترند و از فهم تام و علم صحیح برخوردارند، به‌ویژه عالمان و بزرگان نشان نظیر خلفای چهارگانه و افرادی نظیر ابن مسعود و ابن عباس که رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) برای او چنین دعا فرمود: «اللَّهُمَّ فَفِّهْ فِي الدِّينِ وَ عَلِّمَهُ التَّوْبِيلَ». [15]

در خور توجه است که با اینکه حضرت علی (علیه السلام) از صحابه‌ای بوده که تحت نظر مستقیم پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بزرگ و تربیت شده‌اند و به گفته ابن عباس هر آنچه در تفسیر فرا گرفته، از علی آموخته است. و همچنین ذهبی درباره امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌نویسد: «فكان اعلم الصحابة بمواقع التنزيل و معرفة التأويل، و قد روى عن ابن عباس أنه قال: ما اخذت من التفسير القرآن فعن علي بن أبي طالب». [16] ابن عطیه نیز گفته که سرآمد مفسران از صحابه حضرت علی (علیه السلام) و سپس ابن عباس است، [17] با این همه ابن تیمیه در بیان مصادیق علما و بزرگان صحابه در تفسیر، از خلفای راشدین یاد کرده است؛ در حالی که از سه خلیفه نخست، چندان آثاری که بر دانش تفسیری آنان دلالت کند، در دست نیست. وی به طور خاص نامی از امام علی (علیه السلام) به میان نمی‌آورد، بلکه از ابن مسعود و ابن عباس نام می‌برد!

ابن تیمیه ادعا می‌کند که غالب اختلاف آرای تفسیری صحابه از نوع اختلاف تنوع است، نه اختلاف تضاد [18] (یعنی اختلاف آنها قابل جمع است)، ولی این گفته او صحیح نیست؛ چون نمونه‌های فراوانی از اختلاف تضاد بین آنها در تفسیر وجود دارد که اصلاً قابل جمع نیستند و سرانجام اینکه اگر صحابی راوی تفسیر آیات باشد، در صورت صحت سند و دلالت، سخنش قبول می‌شود، والا نه، ولی اگر با اجتهاد خود، نکته‌ای تفسیری بیان کند در صورت وجود قرائن و شواهد در مورد شأن نزول آیات و نیز معنای لغوی آیات، سخنش معتبر است. وی در ادامه می‌گوید: اگر از قول صحابه هم تفسیر ممکن نشد، به اقوال تابعین مراجعه می‌شود. وی تفسیر به رأی را حرام معرفی می‌کند. [19]

از بررسی آثار تفسیری به‌جای مانده از ابن تیمیه معلوم می‌شود، که چون مبانی او غلط و دارای اشکال است، نتوانسته است از این شیوه به درستی استفاده کند و چنان‌که اشاره خواهد شد، در تفسیر آیات معمولاً از آیات دیگر قرآن غافل شده و به خطا رفته است، مخصوصاً در آیات صفات خبری خداوند، تفسیرهایی ارائه داده که لازمه آنها تجسیم و تشبیه خداست.

همچنین وی در مواردی روایات صحیحی را که مخالف نظر او هستند، رد کرده؛ هر چند که متواتر و اجماعی باشند، و گاهی به روایات ضعیف استناد جسته، حتی گاهی برای تأیید عقاید خود به اسرائیلیات چنگ زده است؛ چنان‌که او می‌گوید: نقل روایات اسرائیلی به‌عنوان استشهاد است، نه به‌عنوان اعتقاد: «و لکن هذه الأحادیث الإسرائیلیة تذکر للإستشهاد لا للإعتقاد». [20] از اقوال صحابه، وی به مواردی که مطابق رأی خویش است، استناد و اقوال مخالف نظر خود را رد می‌کند؛ اگر چه این اقوال را کسانی نقل کرده باشند که مورد تأیید و تمجید ابن تیمیه قرار گرفته باشند؛ مثل طبری و ... به‌عنوان نمونه می‌توان به آیه ولایت [21] اشاره کرد. ایشان درباره آیه ولایت می‌نویسد: بعضی از دروغ پردازان حدیثی دروغین ساخته‌اند و گفته‌اند این آیه هنگامی نازل شد که علی در حال نماز، انگشترش را به فقیر بخشید. این خبر به اتفاق و اجماع علمای حدیث، دروغ است. بعد می‌گوید: تمام دانشمندان درایت و حدیث شناس، اتفاق نظر دارند که این آیه در شأن علی نازل نشده و علی هیچ گاه انگشترش را در حال نماز به فقیر نداده است. [22] این در حالی است که عده زیادی از محدثان [23] و مفسران پر آوازه اهل سنت مثل طبری، [24] ابن ابی حاتم، [25] ابن کثیر [26] و غیر اینها [27] نقل کرده‌اند که آیه ولایت بعد از آنکه حضرت علی (علیه السلام) در حال رکوع انگشترش را انفاق کرد، نازل شد.

همچنین درباره آیه تبلیغ [28] می‌نویسد: در میان اهل علم هیچ اختلافی نیست که این آیه قبل از غدیر است، و آخرین آیه قرآن کریم در سوره مائده آیه اکمال [29] است، که در عرفه نازل شده است.

وی در ادامه بیان می‌کند که هرکس بگوید چیزی از سوره مائده بعد از غدیر خم نازل شده است، بنابر اتفاق اهل علم او دروغ‌گو و افترا زننده است! [30] این در حالی است که عده زیادی از مفسران از جمله ابن ابی حاتم، ابن عساکر، ثعلبی، فخر رازی، سیوطی و... نزول این آیه در روز غدیر را از عده‌ای از صحابه نقل کرده‌اند، [31] حتی به نقل عده‌ای از علمای اهل سنت، نزول خود آیه اکمال هم در روز غدیر خم بعد از اعلام ولایت آن حضرت بوده است. [32]

وی گاهی برای تأیید نظر خود اجماعاتی ادعا می‌کند که هرگز وجود خارجی ندارند؛ مثلاً در تفسیر سوره نور می‌نویسد:

هیچ یک از صحابه و تابعان کم‌ترین تردیدی ندارند که همه آیات صفات الهی که در قرآن کریم آمده‌اند، تأویل نمی‌شوند. من همه تفسیرها و همه روایت‌هایی را که صحابه نقل کرده‌اند، مطالعه کرده‌ام و تاکنون از هیچ یک از صحابه و تابعان نشنیده‌ام که آیات صفات و یا حدیث‌هایی

را که در صفات الهی وارد شده‌اند، به غیر از مقتضای ظاهری آنها تأویل کنند. [33]
این در صورتی است که در کتب تفسیری تاویلات صحابه نقل شده است؛ مثلاً طبری در ذیل آیه شریفه: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * اِلٰى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» [34] از تعدادی از صحابه نقل می‌کند که آنها می‌گویند: «یعنی اِلی ثواب ربِّها». [35] او در تفسیر آیه شریفه: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» [36] از ابن عباس نقل می‌کند: «کرسیه یعنی علمه». [37]

ظاهرگرایی ابن تیمیه

از استراتژی تفسیری [38] ابن تیمیه، تمسک به ظواهر آیات و روایات، بدون توجه به قرائن عقلی و نقلی مخالف با آن ظواهر است و ابن ظاهرگرایی را در سراسر نوشته‌هایش می‌توان مشاهده کرد. تفکر ظاهرگرایانه ابن تیمیه، عقایدی نظیر نفی برخی از جوانب توسل و حکم به کفر مرتکب آن، نفی برخی از انواع شفاعت و تبرک جستن و ... را به وجود آورد. او با فهم سطحی از آیات قرآن و رد تأویل، تفاسیری را ارائه کرد که حکم به کفر او دادند و او را چند بار به زندان انداختند. وی با انکار وجود مجاز در قرآن و رد تأویل آیات صفات خبری خداوند و نفی متشابه بودن آیات صفات خبری خدا، آنها را به ظاهرشان حمل می‌کند و از این رهگذر به نظرهای نادرستی ملتزم می‌شود.

عدم پایبندی به مبانی خودش

او نتوانسته است حتی طبق مبانی خود، تفسیر مناسبی را از قرآن ارائه دهد. تفسیرهای برجای مانده از او، تفسیر ترتیبی درستی نیست و همه آیات قرآن را تفسیر نکرده تا بتوان پایبندی کامل او به مبانی خود را در تفسیر همه آیات قرآن مشاهده کرد؛ چون آیاتی در قرآن وجود دارد که هیچ عقل سلیمی اخذ به ظاهر آنها را نمی‌پذیرد؛ مثل آیه شریفه «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» [39] و «وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفَضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» [40] و آیاتی از این قبیل. در مقابل، جمهور علمای اسلامی از مذاهب گوناگون که به حقیقت و مجاز قائل‌اند، تفسیرهای مناسب متعددی نوشته‌اند و همه قرآن را طبق مبانی خود تبیین کرده‌اند.
تفسیر ابن تیمیه به تفاسیر متعارف چندان شباهتی ندارد. تفسیر آیات برای او بهانه‌ای است که به مناسبت یا بی‌مناسبت، آرا و عقاید خود را تبیین کند. وی در تفسیر عمدتاً به دو موضوع می‌پردازد: 1. آیات صفات؛ 2. آیاتی که آنها را در رد مخالفین خود و عقایدشان مثل صوفیه و ... به کار می‌گیرد. وی مهارت خاصی در پیچاندن بحث‌های خود به سوی این دو موضوع دارد؛ مثلاً در ذیل سوره کوثر می‌نویسد: «خداوند دشمن و مخالف رسولش را ابتر معرفی کرده است». وی بعد از ذکر معانی و مصادیق ابتر بودن، در ادامه می‌نویسد:

این جزای هر کسی است که دشمنی و مخالفت کند با بعضی از چیزهایی (عقایدی) که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آورده است؛ مثل کسی که مخالفت کند با آیات صفات، و احادیث صفات و آنها را بر غیر مراد خدا تأویل کند. [41]

انکار مجاز در قرآن

اگر لفظی در غیر از معنایی که در عرف محاوره برای آن وضع شده استعمال شود، مجاز است، و این استعمال به جهت مناسبتی است که میان معنای حقیقی و مجازی وجود دارد و استعمال مجازی همراه با قرینه‌ای است که مانع از اراده معنی حقیقی می‌باشد. [42]
قول به حقیقت و مجاز قول مشهور میان علمای ادب و بلاغت و اصول است و این دانشمندان در طول قرن‌ها تلاش کرده‌اند که تعریف از حقیقت و مجاز هر چه دقیق‌تر باشد و مجازی سخن گفتن را از مزایا و محاسن کلام فصیح و بلیغ برشمرده و نبود مجاز در کلام را مساوی خالی بودن کلام از زیبایی، و مجاز را ابلغ از تصریح و حقیقت دانسته‌اند. [43] همچنین آنان دلایل

منکران را به عنوان شبهه رد کرده‌اند. عمده همت منکران این بوده است که دلایل و وجوهی را در نقض وجود حقیقت و مجاز ارائه کنند، بدون آنکه بتوانند جایگزینی دقیق‌تر، منسجم‌تر، روشن‌تر و قوی‌تر از آن ارائه دهند. نظریه اینان عملاً مورد اقبال قرار نگرفته و به سیره غالب و رایج در تدریس و تعلیم ادب عربی تبدیل نشده است.

تنها گروهی اندک در میان جامعه وسیع اسلامی از جمله ابن تیمیه که از پیروی سلف دم می‌زند، آن را شعار خود ساخته و آیاتی از قرآن را که بیشتر مربوط به صفات خداوند است، طبق آن معنا کرده‌اند.

ابن تیمیه وجود مجاز در قرآن را انکار کرده و گفته است که معنای همه الفاظ قرآن و الفاظ رسول خدا، روشن و آشکار است و مجازی در آنها وجود ندارد و همگی حقیقت هستند.

او معتقد است که تقسیم لغت به حقیقت و مجاز، مسئله حادث و بدعت‌آمیز است. اهل لغت و علمای سلف کلام را بر حقیقت و مجاز تقسیم نکرده‌اند و به این مسئله معتقد نبوده‌اند، [44] و اگر به مجاز در لغت نیز قائل شویم، در قرآن مجازی وجود ندارد.

به نظر ابن تیمیه لفظی که در دو معنا یا بیشتر استعمال می‌شود، از سه حالت بیرون نیست: یا در یکی حقیقت و در بقیه مجاز است، یا حقیقت در همه آنهاست به نحو اشتراک لفظی، و یا حقیقت است در قدر مشترک میان آنها که در این صورت از اسمای متواطی (مشترک معنوی) است. از آنجا که مجاز و اشتراک لفظی خلاف اصل‌اند، پس الفاظی که در بیش از یک معنا استعمال می‌شوند، همه اسمای متواطی‌اند و همه اسمای عام از این قبیل‌اند. [45] ابن تیمیه مواردی از آیات قرآن را که ادعای مجاز در آنها شده، با این بیان و از باب اشتراک معنوی تفسیر می‌کند. او مجاز در حذف را نیز نمی‌پذیرد و بر آن است که در مثال‌هایی از قبیل «وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ» [46] «قریه»، هم شامل آبادی و هم شامل ساکنان آن می‌شود و نیازی نیست که کلمه «اهل» در تقدیر گرفته شود؛ چنان‌که نزد قائلان به مجاز مشهور شده است. [47] در واقع این عقیده او ناشی از ظاهرگرایی او است و می‌خواهد با این کلام، عدم تأویل آیات صفات خدا را توجیه کند و می‌توان این کلام او را بدین‌گونه پاسخ داد:

اولاً، برای کلام عربی، معنای اولیه و ثانویه‌ای هست. معنای اولیه همان حقایق مجرد هستند، بدون اینکه زائد بر آن چیزی داشته باشند، ولی معنای ثانویه معنای‌ای علاوه بر آن حقایق می‌باشند؛ مثل مجاز، استعاره، کنایه، تشبیه، تأکید، فصل و وصل و...، و علم بلاغت عهده‌دار بیان این معنای است. این معنای ثانویه نقش مهمی در زبان عربی دارند و از این روست که زبان عربی فصیح‌ترین زبان‌هاست و عرب‌ها نیز این معنای را در اشعار و خطابه‌هایشان به کار می‌برند و قرآن و احادیث رسول خدا هم بر سبک و اسلوب زبان عربی نازل شده است. پس در آنها لطایف مجازات و بدیع... وجود دارد؛ «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا يَلْسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» [48] پس نمی‌توان منکر شد که استعمال لفظی در غیر معنای موضوع‌له‌اش و به نحو اتساع در سخن گفتن نزد سلف نیز وجود داشته و در قرآن نیز رخ داده است. سپس دانشمندان ادب برای این نوع استعمال شرایطی ذکر و اصطلاحی وضع کردند و آن را مجاز نامیدند. آیا اصطلاحات ادبی و علمی نیز به تریخ و اجازه شارع نیاز دارد و باید سلف آن را به کار برده باشند؟ [49] بی‌تردید چنین نیست و چنین ادعایی پذیرفته نیست و خود ابن تیمیه نیز نمی‌تواند چنین ادعایی داشته باشد؛ مثلاً علمای ادب، الفاظ را به فاعل، مفعول، معرب، مبنی و غیر اینها تقسیم کرده‌اند و این نام‌ها از اصطلاحات حادثی است که پیش از آن وجود نداشته است. آیا ابن تیمیه می‌تواند کاربرد این اصطلاحات را نیز منع کند؟ آیا خود او این اصطلاحات را به کار نمی‌برد؟ اگر قرار بر مناقشه در اصطلاح باشد، می‌توانیم در جواب ابن تیمیه بگوییم که «اسمای متواطی» نیز

نزد سلف شناخته نبوده است و سلف چنین اصطلاحاتی به کار نبرده‌اند. اینکه مجاز و اشتراک لفظی خلاف اصل هستند، مطلب درستی است، ولی نتیجه‌ای که ابن تیمیه از آن می‌گیرد - و می‌گوید الفاظی که در بیش از یک معنا استعمال شده‌اند، همه اسمای متواطی‌اند - غلط است؛ چون که سیره عقلا و عرف از اول این‌طور بوده که در جایی که قرینه صارفه قوی در بین باشد و این خلاف اصل اوقع فی النفوس باشد و مزیتی داشته باشد و دلیلی هم آن را تأیید کند، در این صورت خلاف اصل، مقدم می‌شود و مردم نیز در همه جای دنیا در محاوراتشان به این شیوه عمل می‌کنند و حتی آن را بلیغ‌تر و فصیح‌تر می‌دانند و این نوع گویش را یک نوع هنر و امتیاز می‌دانند.

ثانیاً، احمد بن حنبل معیت را در آیه «إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى» [50] و «إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ» [51] مجاز لغوی می‌دانند [52] و تصریح به مجاز می‌کند و شافعی هم در کتاب *الرسالة* قائل به وجود مجاز شده است، ولی با عبارت دیگری بیان کرده است. [53]

نمونه‌هایی از موارد نقض در مجازگویی

در بررسی آثار ابن تیمیه به مواردی از نقض کلامش دست می‌یابیم که چند نمونه را از باب مثال ذکر می‌کنیم:

1. در کتاب *الإيمان الكبير* می‌نویسد:
وذلك قوله تعالى: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا». [54] قیل: حبل الله هو دين الاسلام، و قیل: القرآن، و قیل: عهده، و قیل: طاعته و أمره، و قیل: جماعة المسلمين و كل ذلك حق.

و درجایی هم می‌گوید: «بحبل الله هو كتابه». [55]

2. در بیان معانی معیت از احمد بن حنبل نقل می‌کند:
«لَا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»؛ [56] یعنی في الدفع عنا. «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّائِرِينَ»، یعنی في النصره لهم على عدوهم. [57]

3. در *العقيدة الحموية الكبرى* می‌نویسد:
و لما قال النبي لصاحبه في الغار «لَا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» [58] كان هذا أيضاً حقاً على ظاهره و دلت الحال على أن حكم هذه المعية هنا معية الإطلاع و النصر و التأييد. [59]
حال سؤال این است که چطور در این موارد می‌توان خلاف ظاهر عمل کرد، ولی در صفات خبری خداوند نمی‌توان؟!

اینها نمونه‌هایی از تعارضات و عدم پای‌بندی او به مبنایش است. اگر گفته شود که مجاز همان کذب است و با این توجیه وجود مجاز در قرآن را انکار کنند، حرف باطلی است و در این صورت استعاره و کنایه و... را هم باید انکار کرد. ابن تیمیه در جواب ادعای ابن تیمیه می‌گوید: در این صورت اکثر گفته‌های ما دروغ خواهد بود؛ چون افعالی را به غیر حیوان نسبت می‌دهیم؛ مثل رخص السعر و نبت البقل و...؛ مثلاً در آیه شریفه «جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ» [60] چگونه اراده، به دیوار نسبت داده شده؛ درحالی‌که دیوار دارای اراده نیست. [61]

تأویل [62] در نزد ابن تیمیه

ابن تیمیه آیاتی را که در آنها دو معنا محتمل باشد و مردد میان دو معنا باشد، متشابه می‌داند و برای محکم سه معنا بیان می‌کند که یکی از آنها به معنای محکم در تأویل و معناست (یعنی معنای آنها روشن است و نیاز به تأویل ندارند) و برای تمییز دادن معنا و حقیقت مقصود از غیر مقصود است و این قسم از محکم، در مقابل متشابه است. [63]
او برای تأویل هم سه معنا ذکر می‌کند که عبارت‌اند از:

1. تأویل در عرف متأخرین: تأویل، برگرداندن لفظ از معنای راجح به معنای مرجوح به خاطر دلیل و قرینه‌ای که همراه آن است.

2. تأویل در عرف سلف: به معنای تفسیر کلام و بیان معنای آن است، خواه این تفسیر موافق ظاهر کلام باشد و خواه مخالف ظاهر آن. بنابراین تأویل و تفسیر در این کاربرد نزدیک و مترادف‌اند.

3. معنای دوم تأویل در عرف سلف: درباره این معنا گفته است: نفس المراد بالكلام. فَإِنَّ الْكَلَامَ إِنْ كَانَ طَلِباً كَانَ تَأْوِيلَهُ نَفْسَ الْفِعْلِ الْمَطْلُوبِ وَ إِنْ كَانَ خَبراً كَانَ تَأْوِيلَهُ نَفْسَ الشَّيْءِ الْمَخْبَرِ بِهِ.

او معنای سوم را قبول می‌کند که عبارت است: نفس مراد از کلام، که اگر کلام جمله‌ای انشایی باشد، تأویلش خود عمل مطلوب است و اگر جمله خبریه باشد، تأویلش عبارت است از نفس وجود خارجی مخبر به.

وی می‌افزاید: میان این معنای تأویل با دو معنای دیگر تفاوت آشکاری دیده می‌شود؛ چون دو معنای اول، از مقوله لفظ و از قبیل علم و کلام است و مانند تفسیر و شرح و توضیح، وجود خارجی ندارد، بلکه عملی قلبی است که وجود ذهنی و لفظی و کتبی دارد، اما تأویل به معنای مختار، نفس وجود خارجی اشیاء است، اعم از اینکه در گذشته اتفاق افتاده و تحقق خارجی یافته باشد، یا در آینده بخواهد تحقق یابد. بنابراین وقتی گفته شود: «خورشید طلوع کرد» تأویل این جمله، خود طلوع خورشید است. بعد می‌گوید که تأویل در عرف و زبان قرآن، به این معناست. [64] از این کلام ابن تیمیه برداشت می‌شود که او تأویل را مصداق خارجی کلام می‌داند.

علامه طباطبایی در نقد این نظریه ابن تیمیه فرموده‌اند:

اشکال این نظریه این است که امر خارجی را مرتبط به مضمون کلام دانسته، حتی مصادیق و تک‌تک اخباری را که از حوادث گذشته و آینده خبر می‌دهد، مصداق تأویل شمرده و نیز خطا رفته که متشابه را منحصر در آیات مربوط به صفات خدای تعالی، و در آیات مربوط به قیامت دانسته است.

توضیح اینکه بنا به گفته وی، مراد از تأویل در جمله: «وَأَبْتِغَاءُ تَأْوِيلِهِ...» [65] یا تأویل قرآن است، و ضمیر «ها» در آن به کتاب بر می‌گردد، که در این صورت جمله «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» [66] با آن نمی‌سازد؛ چون بسیاری از تأویل‌های قرآن از قبیل تأویلات قصص و بلکه احکام و نیز تأویل آیات اخلاق، تأویل‌هایی است که ممکن است غیر خدای تعالی و هم غیر راسخین در علم، و حتی بیماردلان نیز از آن آگاه بشوند؛ چون درک حوادثی که آیات قصص از آن خبر می‌دهد، چیزی نیست که مختص به خدا و راسخین در علم باشد، بلکه همه مردم در درک آن شریک هستند، و همچنین حقایق خلقی و مصالحی که از عمل به احکام عبادات و معاملات و سایر امور تشریح شده، ناشی می‌گردد. و اگر مراد از تأویل در آیه شریفه، تأویل خصوص متشابه باشد، در این صورت حصر مستفاد از جمله: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» [67] درست می‌شود، و می‌فهماند که غیر از خدای تعالی و راسخین در علم، مثلاً کسی را نمی‌رسد که به تأویل متشابهات قرآن بپردازد؛ زیرا منجر به فتنه و گمراهی مردم می‌شود، ولی منحصر کردن صاحب این قول، آیات متشابه را در آیات مربوط به صفات خدا و اوصاف قیامت درست نیست؛ چون همان‌طور که پی‌گیری این آیات منجر به فتنه و ضلالت می‌شود، پی‌گیری سایر آیات متشابه نیز چنین است. [68]

تأویل واقعیته است که حقیقت عینی دارد اما مقصود از حقیقت عینی هر امر خارجی مرتبط با

مضمون عرفی کلام نیست تا از قبیل مفاهیم و مصادیق باشد که در کلام ابن تیمیه آمده است، بلکه تأویل حقیقتی است که ظواهر الفاظ و عبارات از آن نشأت گرفته است. ابن تیمیه عینیت را عینیت مصداقی می‌داند، ولی علامه معتقد است که منظور از عینیت، خارج الذهن بودن آن (تأویل) است. تأویل از امور عینی است که از جهت بلندی مقام، ممکن نیست در چهارچوب الفاظ قرار گیرد و آمدن آنها در قالب الفاظ از این باب است که خواسته است ذهن بشر را به گوشه‌ای و روزه‌ای از حقایق نزدیک سازد، نه از قبیل مفاهیمی که از الفاظ به ذهن می‌رسد. آیت الله معرفت نیز در نقد این نظریه ابن تیمیه می‌نویسد:

ابن تیمیه مسئله تأویل را با مسئله مصداق خلط کرده است؛ زیرا وجود عینی اشیا عین تشخیص آنهاست که از آن به مصداق خارجی نیز تعبیر می‌شود و اطلاق تأویل بر وجود عینی و همچنین اطلاق تأویل بر موجودات عینی که دارای آثار و خواص طبیعی هستند مثلاً سیب، مرسوم و معهود نیست. [69]

ابن تیمیه در تفسیر سوره اخلاص درباره تشابهات می‌نویسد:

باید تأویل امر، معلوم و روشن باشد؛ چون عمل به امر و ترک منهی عنه بدون علم به آن ممکن نیست، اما در قرآن امر متشابه وجود ندارد. پس مراد از «وَأَخْرُ مُتَشَابِهَاتٍ» [70] خبر است و منظور از خبر متشابه، خبرهایی است که درباره شیر، عسل، آب، حریر، طلا و امور بهشتی دیگر است و بین اینها و آنچه در دنیا هست، تشابه لفظی و معنایی وجود دارد، ولی حقیقت اینها با هم متفاوت است و حقیقت آنها در این دنیا برای ما معلوم نیست. همچنین از جمله خبرهایی که تأویل آن را غیر از خدا نمی‌داند، وقت الساعة، أشرط الساعة، کیفیت حساب، صراط، میزان، حوض، ثواب، عقاب و... است. همچنین کیفیات چیزهایی (صفات) که خدا از آنها برای خودش خبر می‌دهد، از تشابهاتی است که تأویل آنها را فقط خدا می‌داند، اما خود معنای آن صفات مثل استوا بر عرش، سمع، بصر، کلام و مانند اینها برای مردم معلوم است، ولی کیفیت آنها مجهول است. [71]

او قرار گرفتن اسما و صفات خدا را در محدوده تشابهاتی (که فقط خدا تأویل آن را می‌داند)، این چنین رد می‌کند که هیچ یک از سلف و ائمه (احمد بن حنبل و امثال او)، اینها را داخل در تشابهات قرار نداده و فهمیدن معانی آنها را نفی نکرده و این اسما و صفات را مثل کلام نامفهوم قرار نداده‌اند که معنای آنها فهمیده نمی‌شود، بلکه گفته‌اند که برای آنها معانی صحیحی است و از تأویل آنها نهی کرده و تأویل آنها را تحریف شمرده‌اند. [72]

فخر رازی، از علمای بنام اهل سنت، معتقد است برای اینکه بتوان خدا را طوری معرفی کرد که همگان بتوانند درک کنند، چاره‌ای جز به کارگیری کلام متشابه و محکم در این باب نیست. او می‌نویسد:

دعوت قرآن همگانی است و خواص و عوام، مخاطب قرآن هستند و معمولاً عوام توان درک تمام حقایق را ندارند؛ زیرا هرگاه برای یکی از عوام از موجودی سخن گفته شود که جسم ندارد و مکان نیز اشغال نمی‌کند و حتی نمی‌توان به او اشاره کرد، از این رو گمان می‌کند چنین موجودی وجود ندارد و منکر آن می‌شود. بر این اساس بهتر است با الفاظی مناسب با توان فهم و تخیل وی سخن گفته شود که این از باب تشابهات است، و کلامی هم باید بعد از این باشد، تا حقیقت را برای آنها کشف کند و این هم از محکومات است. [73]

ابن تیمیه با تکیه بر این میانی، همه صفات و افعالی را که برای خدا در قرآن ذکر شده، صحیح و درست می‌داند. و تأویل آنها را جایز نمی‌داند او با استناد به آیاتی نظیر «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ»، [74] «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»، [75] «وَبِئَقْبَى وَجْهٍ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»، [76]

«وَلْتَصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي»، [77] «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»، [78] «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» [79] و آیاتی دیگر از این قبیل، خدا را قابل رؤیت می‌داند و قائل است که خدا بر عرش استیلا دارد و دارای مکان، جهت، دست، پا و صورت است و برای فرار از تشبیه می‌گوید همه صفات درست و برحق است، اما کیفیت آنها مجهول است. بنابراین وی معتقد شده است که خدا بر فراز آسمان‌هاست و جلوس او بر عرش صحیح است و برای او دست و پا و صورت و... قائل است. او برای فرار از اتهام تشبیه و تجسیم، یک قید بلاکیف را اضافه می‌کند.

ناسازگاری سخن ابن تیمیه با آیات محکم

اولاً: ادعای ابن تیمیه که در بالا آن را بیان کردیم، با آیات محکم قرآن سازگار نیست؛ محکماتی مثل: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» [80] و «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي»، [81] این آیه به صراحت رؤیت خداوند به وسیله انسان را برای همیشه نفی می‌کند؛ زیرا ادبا گفته‌اند که «لن» برای نفی ابد است. همچنین خداوند می‌فرماید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، [82] «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»، [83] «وَكَانَ اللَّهُ يَكُلُّ شَيْءٍ مَّحِيطًا»، [84] چگونه ممکن است که خداوند در عین اینکه «محیط» (احاطه‌کننده) به همه هستی و کائنات باشد، احاطه شده در عرش که جزیی از کائنات است باشد؟ خداوند در آیه‌ای دیگر فرموده است: «فَأَيَّمَا تَوَلَّوْا فَوَجَّهَ اللَّهُ» [85] این آیه کریمه نیز به روشنی استقرار خدا در مکان معین را نفی می‌کند. این آیات و ده‌ها آیات دیگر، ساحت رب العالمین را از تشبیه و تجسیم منزه می‌کند. آیات پرشمار دیگری احاطه شدن خداوند و استقرار او در مکان معین را نفی می‌کند.

او به آیات محکمی نظیر «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»، «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» و «لَنْ تَرَانِي» اعتنا نکرده است. «ید» در قرآن مفرد، [86] تثنیه [87] و جمع [88] به کار رفته است. اگر به ظاهر این‌گونه آیات تمسک شود، برای خدا یک دست و دو دست و چند دست ثابت می‌شود و این هم درست نیست. پس چاره‌ای نیست جز اینکه ید را به قدرت و نعمت تأویل کنیم.

ثانیاً: توجیه بلاکیف (الکیف مجهول) در کتاب و سنت وجود ندارد و این عبارت را صاحبان این قول خودشان اختراع کرده‌اند، تا از اتهام تجسیم و تشبیه فرار کنند، و الاً براساس کدام قسمت از کتاب و سنت این ادعا را مطرح می‌کنند. به‌علاوه، این سخن متناقض است؛ چون مثلاً حقیقت ید عبارت است از عضوی که دارای یک کیفیتی مشخص باشد و حذف این کیفیت حذف آن حقیقت است. [89] علاوه بر این، در تفاسیر مورد قبول ابن تیمیه مثل طبری، بغوی و ابن عطیه در ذیل آیات صفات خبری، تأویل این آیات نقل گردیده و از قول صحابه نیز تأویل این صفات آورده شده است. [90]

جمع‌بندی

ابن تیمیه تفسیر قرآن به قرآن را بهترین روش تفسیر می‌داند. در این مقاله نظر ابن تیمیه در تفسیر و نیز درباره عدم وجود مجاز در قرآن بررسی شد و در رد او گفتیم که زبان عربی به جهت وجود مجاز، استعاره، کنایه و... از فصیح‌ترین زبان‌هاست و قرآن نیز به زبان عربی نازل شده و از این روش بیان، استفاده کرده است و انکار اینها فصاحت و بلاغت قرآن را از بین می‌برد. در ادامه، نظر او را درباره تأویل متشابهات بررسی کردیم. گفتیم که در قرآن آیات متشابهی وجود دارند که برای درک آنها باید به آیات محکم قرآن مراجعه کرد، و الا انسان به خطا خواهد رفت، چنان‌که ابن تیمیه دچار خطا شده است. ابن تیمیه آیات متشابه را منحصر در آیات صفات قیامت و کیفیات صفات خدا می‌داند، ولی خود صفات خبری خداوند را جزء متشابهات نمی‌داند و تأویل این آیات را جایز نمی‌داند، و آنها را بر ظاهرشان حمل می‌کند. لذا به تجسیم و تشبیه

متهم شده. او برای دفع این اتهام می‌گوید که کیفیت آنها مجهول است، یعنی دست، وجه و... برای خدا ثابت است، ولی بلا کیف. در جواب گفتیم که قید کیف مجهول در کتاب و سنت نیست و از ابداعات آنان است و از طرفی در این قید تناقض وجود دارد؛ پس این قید اتهام را از او دفع نکرد.

ابن تیمیه تأویل را مصداق خارجی کلام می‌داند. او بین تأویل و مصداق خارجی خلط کرده و هر امر خارجی را مرتبط به مضمون کلام دانسته است، حتی مصادیق و تک تک اخباری را که از حوادث گذشته و آینده خبر می‌دهد، مصداق تأویل شمرده است.

ابن تیمیه مدعی است که نه در کتاب و سنت و نه از هیچ یک از صحابه و تابعین نقل نشده است که صفات خبری خداوند تأویل می‌شود، ولی با مراجعه به اقوال صحابه که در تفاسیر حتی تفاسیری که نزد ابن تیمیه معتبر است، بطلان ادعای او ثابت می‌شود.

1. [2].4 1 - . [3].165 .218 54 352 29 . [4]. [5].93 . [6]. [7]. [8]. 6444 . [9].105 35
() 5 5 [10]. [11].174 2 . [12].54-53 1 . [13].177-159 9 . [14].48 -47 1 . [15].96
[16].94 1 . [17].41 1 . [18].38.1 . [19].105 102 . [20].105 . [21].55 . [22].
[23].186 6 . [24].114 249 7 357 42 102 165 13 357 4 . [25].1162
[26].209 3 . [27].293 2 334 3 26 12 209 : 1 649 : 1 80 4 208 2 . [28].132 2 111 3
[29]. [30].134 4 . [31].206 18 115 92 4 298 2 49 12 1173 4 . [32].58 1 201 1 284 8 . [33].
196 6 3 . [34].22 . [35].120 29 . [36].255 . [37].7 3 . [38].28 . «
[39].103 . [40].88 . [41].16 . [42]. . [43]. . [44].102103 88 7 () . [45].
96 90 .90 2 . « [46].82 . [47].103-102 7 () :4 . [48]. « () [49].148 . [50].46 . [51].
[52].18 . [53].67 . [54].103 . [55].40 7 () . [56].40 . [57].533 2 . [58].40 . [59].104 5 () . [60].77 . [61].133 -132 . [62].22 9 .
[63].125 -122 13 . [64]. . [65].7 . [66]. . [67].7 . [68].48 3 . [69].34 . [70].7 . [71].164 . [72].24 . [73].172 7 . [74].22 . [75].5 . [76].27 . [77].39 . [78].10 . [79].22 . [80].103 . [81].143 . [82].11 . [83].4 . [84].126 . [85].115 . [86].10 . [87].64 . [88].71 . [89].320 1 . [90].5 548 3 120 29 7 3 . [91].305 37 4 216 2 253
.....

- :
1. : 2.1387 : () : 3. : 4.1404 : 5. : 6.1425 :
: : 7.1995 : : 8.1385 : : 9.1393 : : 10.1424 : : 11. :
12.1381 : - : 13.1379 : : 14. : : 15.1429-1428 : : 16.1392 :
: : 17.1429-1428 : : 18. : : 19.1404 : : 20.1393 : :
21.1429 : () : 22.1384 : : 23.1411 : : 24. : : 25. : () :
26.1422 : : 27. : : 28.1388 : : 29.1421 : : 30.1422 : :
31.1420 : : 32. : : 33.1397 : : - : 34.- : : 35.1385 :

